

شعر و شاعری و آسیب‌شناسی آن در قرن ششم (ص ۱۳۴ - ۱۱۷)

احمد حسنی کندسر^۱
تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱/۱۵
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۳/۲۰

چکیده

ادبیات در ارتباط با محیط اجتماعی خود حالتی دو سویه و متقابل داشته است. گاهی تأثیرگذار بوده و گاهی در مقابل جریانهای اجتماعی عصر، حالت انفعالی و ایستا داشته است. قرن ششم یکی از دوره‌های پر آشوب ایران است. روزگاری است که دوره تجدید حیات سامانی از مدتها پیش به پایان آمده و خاندانهای شریف ایرانی نژاد برانداخته شده است و غلامان ترک نژاد سلجوقی و برکشیدگان به دور از فرهنگ و متعصب آنها با دست به دست هم دادن خلفای بغداد، با معجونی از قدرت حکومتی و قداست مذهبی، بر هستی و تفکر و مقدرات ما چیره شده و با تجاوز و حق‌کشی، انحطاط دامنه‌داری را در ایران بنیاد نهاده‌اند. در این مقاله اوضاع عمومی شعر و شاعری در قرن ششم بررسی شده و نشان داده شده است که این گسیختگی اجتماعی و فرهنگی، چگونه فکر و اندیشه شاعران ما را در معرض تندباد فرهنگ سوز خود گرفته و لغزشهای اندیشه‌ای را در آثار شاعران ما به وجود آورده و آنان را به سوی افراط و تفریط، تزلزل شخصیت، تناقض‌گویی، عدم انسجام فکری، خرد ستیزی، تقلید و جمود فکری، و تسلیم و جبر‌گرایی، تملق و چاپلوسی، گرایش به نوعی ادبیات درباری و تبلیغ دستگاههای جاهل حکومتی و ... سوق داده است. بدین ترتیب نوعی نقد محتوایی و آسیب‌شناسی شعر و شاعری در قرن ششم انجام پذیرفته است.

کلمات کلیدی

قرن ششم، آسیب‌شناسی، انجسام فکری، تناقض‌گویی، جبر و تسلیم، خرد ستیزی، فلک نالی، ادبیات عرفانی، اقتدار‌گرایی، بحران روحی و اجتماعی

۱. دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه بین‌المللی قزوین و دبیر آموزش و پرورش شهرستان قزوین avaye_mehr4246@yahoo.com

مقدمه

شعر و ادب فارسی مهمترین و عالیترین رسانه فرهنگی در ایران بعد از اسلام است و جاندارترین نموداری است که قوم ایرانی برای بیان احساس و اندیشه و عواطف و زخمها و آرزوها و بهره‌های لگدکوب شده‌اش برگزیده است.

سعی و تلاش ایرانیان در راه تجدید مجد و عظمت گذشته سودی نبخشیده بود. ایرانیان با فراست و تیزهوشی خود دریافتند که با ورود قبایل ترک غزنوی و سلجوقی و استحکام پایه‌های قدرت آنها و همدستی آنان با خلفای بغداد، در عمل، مقاومت نظامی و تشکیل دوباره دولت مستقل ایرانی از آنان سلب شده است. بدین ترتیب «قدرت شمشیر دیگران بالای سر ما، ما را به سوی قلم راند و دبیر و شاعر و سخنور شدیم» (شعر و اندیشه، آشوری: ص ۹۶) از این رو بیشتر استعدادها و نبوغها در شعر به کار انداخته شد و شاعران در صف نخستین گزارشگران احوال و جهان بینی ایرانی قرار گرفتند و «ادبیات فارسی همه بار ادراک و احساس قوم ایرانی را در طی هزار و یکصد سال تاریخ بر دوش کشید. (آواها و ایماها، اسلامی ندوشن: ص ۱۰)

در این مقاله سعی بر نمایاندن این موضوع است که تأثیر حکومت ترکان به ویژه سلجوقیان، از نظر محتوایی چه آفتها و آسیب‌هایی را بر شاخ و برگ نهال شکوفای ادب فارسی وارد کرده و چه بحرانها و کجرویها و عواقب نامبارکی را در ذوق و اندیشه شاعران قرن ششم پدیدار ساخته و در برخی از موارد، روح ادب فارسی را از شکفتگی بازداشته است. بدین منظور شعر پنج شاعر برجسته این قرن یعنی سنایی، عطار، انوری، خاقانی و نظامی که مجموع آنها بیانگر دید و نگرش کلی حاکم بر شاعران قرن ششم است، مورد مطالعه قرار گرفته و اهداف مورد نظر این مقاله در آثار آنها پی جویی شده است.

دورنمایی از اوضاع اجتماعی قرن ششم

قرن ششم روزگاری است که یکی از اندوه‌بارترین و و فرهنگ‌سوزترین حادثه‌ها در تاریخ ایران، در آن به وقوع پیوسته است. این حادثه، تسلط همه جانبه غلامان ترک نژاد سلجوقی است که هولناکترین ضربه‌ها را در مسیر تفکر و خرد ایرانی وارد کرده است.

قرن ششم بازمانده غلامان ترک و سنجر و برکشیدگانیش بود که جواز هر نوع ظلم و تباهی برایشان صادر شده بود و این پادشاه، خانه خلقی را زیر و زبر میکرد تا سر افساری بزر برای خود تهیه نماید. (مصیبت نامه، مقاله سابقه) روزگاری بود که خلفا،

اسلام را میراث خود می‌پنداشتند و تنها به توسعه قدرت و منفعت و شهوت پرستی خویش می‌اندیشیدند «خلیفه زن حکام را میربود و به حرمسرای خویش میبرد و خاندانهای بزرگ و علمای عصر در حوزه ولایت خود، نوعی دستگاه خلافت به وجود آورده بودند» (صدای بال سیمرغ، زرین کوب: ص ۳۱۹) دنیایی بود که شر، خیر و منکر، معروف شده بود و «اشرارالناس»، «اخیارالناس» را فراموش کرده بودند (تذکره الاولیاء، دیباجة مؤلف) عارفان گردنهایی ستبر برای خود پرداخته بودند و صوفیان هیچ چیز به جز اشتها نداشتند و صدق و صفایی در کارشان نبود. (مصیبت نامه، آغاز کتاب)

قرن ششم روزگاری است که بر گردن سفلگان، ردا و بر گردن آزادگان، پالهننگ قرار دارد و کام و آرزوی لثام برآورده شده است (دیوان انوری، ج ۱: قصیده ۳) نظامی نیز روزگار خویش را دارای هوایی مسموم میدانند و دواى دردها را معدوم می‌پندارد. (کلیات نظامی، خسرووشیرین: ص ۲۵۸) سنایی نیز روزگار خود را ایام بی‌شرمی و شوخی و کم‌آزرمی توصیف میکند که مسخرگان در آن به شهرت رسیده اند و جز به رندی و قلاشی نمیتوان شادمانه زیست (رک: حدیقه، باب العاشر و دیوان سنایی: قصیده ۲۰۱، ۲۲۳ و قطعه ۸۱، ۷۱)

اوضاع عمومی شعر و شاعری

بهره‌مندی فراوان شاعران از دانشهای زمان

شاعران این دوره، ریاضت مکتب و مدرسه را چشیده‌اند و بهره‌مند از دانش هستند انوری به حق ادعا دارد که از انواع علوم اعم از منطق و موسیقی و هیأت و نجوم و ریاضی بهره‌ای وافر دارد و از آراء افلاطون و سایر فلاسفه باخبر است (دیوان انوری، ج ۱: قصیده ۱۲۷ و قطعه ۳۵۰، ۱۰۲) خاقانی نیز از اسباب دانش پیاده نبود و علاوه بر علوم رایج زمانه، بر تاریخ و عناصر اساطیری ایران، معرفت کامل داشت (دیوان خاقانی: قصاید، ص ۲۸۸) عطار نیز از علم نجوم، طب، فقه و تفسیر و حدیث بهره‌ای کامل داشت و عمری را در مطالعه کتب و احوال مربوطه به صوفیه صرف کرده بود (رک: اسرار نامه، بیت ۱۷۶۳) حکیم نظامی نیز میگوید اگر کسی دامن وی را در جستجوی علوم بگیرد، میتواند آن جوینده را از سرتاپای این گلشن دیرینه دنیا و فلک آگاه سازد. (کلیات نظامی، خسرووشیرین: ص ۳۳۹ و شرفنامه: ص ۹۲۸)

بی ارج بودن هنر و هنرمند

بی‌ارج بودن هنر و هنرمند موضوع شایع و آشکار در آثار قرن ششم است. شاعران امید داشتند که طبع و ذوق آنان جایگاهی شایسته در میان امیران و شاهان بیابد، اما امیران و شاهان، شاعران را برای بسط اندیشه نمیخواستند. آنان ادبای عصر را یکی از صدها وسایلی میدانستند که برای تکمیل وسایل عیش و عشرت باید از آنان بهره برد:

گر هنری سر ز میان برزند بی‌هنری دست بدان در زند
کار هنرمند به جان آورند تا هنرش را به زیان آورند
(کلیات نظامی، مخزن الاسرار، مقالات بیستم)

و سنایی میگوید:

ای دل ای دل که ز فضل و ز شرف حیرانی است

(دیوان سنایی: قصیده ۲۰۱)

ز اهل و فضل و شرف و عقل کران گیر کران

خاقانی نیز هنری را سرافکننده میدانند و از دانش اندوزی پشیمان است (رک: دیوان

خاقانی: قصاید، ص ۶۴، ۲۹۲، ۱۰۴، ۲۴، ۲۵، ۱۰۵ و مقطعات، ص ۸۲۷، ۸۶۲)

تنگناهای معیشتی شاعران

شاعران این دوره از ناهمواری اوضاع اقتصادی و تنگناهای معیشتی سخن میگویند که گاهی کفششان به خاطر اجرت خانه در گرو است و گاهی به نان شبانه، دستارشان به رهن است و از بینوایی طالب مرگ هستند (رک: دیوان انوری، ج ۱: قصیده ۹۳، ۱۲۷ و ج ۲: قطعه ۲۸۹، ۳۴۸)

و ادعا دارند غم فرزند و عیال، آنها را مانند نی، زرد و لاغر کرده است و با این همه فضل و هنر، از تهیه یک شلوار باز مانده‌اند. (رک: دیوان سنایی:

قصیده ۵۹۰، ۱۷۰) خاقانی هم خود را آشنای نیاز میدانند که حرص یک نان، امان او را

بریده است (رک: دیوان خاقانی: قصاید، ص ۳۳۶، ۳۲۹، ۷۶۹)

کساد بازار شعر و شاعری

شاعران قرن ششم بیان میکنند که امروز کسی افسر را از افسار تشخیص نمیدهد و در نتیجه سرودن اشعار خوش بی‌فایده است و در همه شهر یک تن خریدار سخن آنان نیست (دیوان سنایی: قصیده ۱۲۰، ۲۹۵ و قطعه ۱۱۲) عطار نیز سخن را بی‌قیمت میداند (مصیبت نامه، ص ۴۷) و خاقانی نیز کسی را خریدار گوهر سخن خویش نمی‌یابد

(دیوان خاقانی: قصاید، ص ۳۶) انوری و نظامی نیز همین شکوه را سر داده‌اند: (کلیات نظامی، خسرووشیرین: ص ۳۳۹ و دیوان انوری، ج ۲: قطعه ۱۹۹)

برخی از آسیب‌شناسی‌های شعر فارسی قرن ششم

اوضاع پریشانی که اندکی از آن تصویر شد، آثار زیانبار خود را بر جامعه و روح شاعران ایرانی بر جای گذاشت و در نتیجه آن، تندبادهای فرهنگ برانداز بسیار سخت شروع به وزیدن کرد که نهال ادب فارسی نتوانست از آن بی‌تأثیر بماند. تسلط بیگانگان به دور از تمدن، این نهال را که در عصر تجدید حیات فرهنگی سامانی، رونقی تازه گرفته بود، دچار آفت و پژمردگی کرد و برخی از پایه‌های روحی و فکری و ملی را اسیر فراموشی گردانید و شاعران را درگیر بحرانهای روحی خویش ساخت و آنان را به سمت و سویی سوق داد که نتوانند در برخی از موارد، درست و آزادانه بیندیشند و سمت و سویی به مسیر فکری خود ببخشند.

در طی هجومها و غارتها و ناامنیهای تحمیلی و حاکمیت‌های جاهلانه و متعصب، بسیاری از نگرشهای شاعران و مردم در قرن مورد مطالعه ما، حالتی دفاعی و واکنشی داشته و از سر خردورزی و چاره‌جوییهای درازمدت نبوده است. گاهی این حوادث ذهن ایرانی و شاعران ما را به افراط و تفریطها و غلو و کلی‌بینی، و بحرانهای روحی دچار ساخت که تنها با ذکر و در نظر گرفتن شرایط تاریخی میتوان آن را توجیه نمود و از آن دفاع کرد «از آنجا که زندگی امروز، آهنگی خیلی تندتر از گذشته دارد، روبرویی با آنها مستلزم تجهیز و تکان خوردنی است که ما را به ایجاد نظم و تدقیق و تعادل بیشتر در درون خود ملزم میکند» (آواها و ایماها، اسلامی ندوشن: ص ۱۷۸).

ما به علت انس بیش از حد با شعر و ادب ایران، نباید آن را از نقد میراً بدانیم. شادروان فروزانفر در این باره میگوید: «قیمت هر کس به اندازه فکر اوست و عرصه فکر و استدلال، جولانگاه اوهام نیست و استادان فنون اگرچه بزرگ و راهنمای حقیقی انسان و به پرستش سزاوارند، لکن این مقدار واجب نکند که پرده عصمت بر رفتار و گفتار ایشان کشند و عقل سلیم و فکر صحیح و برهان متین را که مایه بزرگی و عظمت ایشان است، خوار دارند و اقوال آنان را کورکورانه، به تقلید فرا گیرند و اگر غلطی ببینند و نادرستی، آن را از راه محبت بشناسند و صواب شمارند و درست انگارند و از مراعات حق دست بدارند که گذشتگان اگرچه بزرگانند ولی حقیقت از همه چیز بزرگتر است» (شرح احوال و نقد و

تحلیل آثار فریدالدین محمد عطار نیشابوری، فروزانفر: ص ۱۲) با این دیدگاه، به ذکر مواردی چند از نقد شعر و شاعران قرن ششم میپردازیم:

تناقض‌گویی و عدم انسجام فکری

اولین اشکالی که در شعر شاعران این دوره دیده میشود، اندیشه‌های غیر منسجم و پراکنده‌گویی و تناقض‌گوییهای آنان است. کمتر شاعری در این دوره پیدا میشود که دیدگاه خود را نسبت به جهان و انسان و جنبه‌های گوناگون زندگی به صورتی وحدت‌گرایانه، ارائه داده باشد. تفکرات آنها با دقت‌های منطقی تطبیق داده نشده است و چون فکر، تکیه‌گاه ثابتی ندارد، در مورد موضوعی واحد، به علت بحران روحی و کشمکش درونی، قضاوت‌های متناقضی اظهار کرده‌اند و به علت پاره‌های ناهماهنگ اندیشه، «به آسانی مانند ریگ روان، تغییر موضع میدهند» (ایران و تنهائیش، اسلامی ندوشن: ص ۷۶) بدین ترتیب نوعی درماندگی از حل این تعارضها و کشمکشها در شعر شاعران این دوره دیده میشود.

شاعری در یک قصیده خود را مرد توکل و زهد و خرسندی و انزوا میدانند و درگاه ملوک را شایسته خود نمی‌بینند، زیرا او فقط به بخشش خدای ذوالمن تکیه دارد: مرد توکلسم نزنم درگه ملوک حاشا که شک به بخشش ذوالمن درآوردم اما در چند بیت آن سوتر از همین قصیده، شاعر همه کمالات ذکر شده خود را فراموش میکند و از برافتادن رسم صله و مردن آفتاب کرم شکوه سر میدهد و به دنبال شه طغان جود میگردد که برای یافتن نان پاره‌ای حقیر، او را ثنا گوید:

زان غم که آفتاب کرم مرد برق وار شب زهره را چو رعد به شیون درآورم
کو شه طغان جود که من بهر اتمکی پیشش زبان به گفتن سن سن درآورم
(دیوان خاقانی: قصاید، ص ۲۴۲)

شاعری دیگر بیان میکند که «خواستن» به هر نوع، کدیه و گدایی محسوب میشود. (دیوان انوری، ج ۲: قطعه ۴۰) و تا زمانی که نان یکشبه در خانه موجود است، نباید آلوده منت کسان شد و بهترین راه بدست آوردن فراغت، وارد شدن به رسته قناعت است و بالاتر از همه ادعا میکند که:

در عالم تن چه میکنی هستی چون مرجع تو به عالم جان است
(دیوان انوری، ج ۲: قطعه ۸۵)

اما همین شاعر که میل به آزادی و دانش و حکمت در آثار او موج میزند، در جایی دیگر از وجود خود، انسانی ناپروا و هرزه‌درا ساخته و به سخیفترین تقاضاها

تن در داده و «شعر و شاعری را بی‌مقدار کرده و شاعران را در حد گدایان کوی، پایین آورده است» (با کاروان حله، زرین‌کوب: ص ۱۸۰) و شراب، گاه و جو اسب، گوشت، کنیز و شاهد، ارزن فاخته، سرکه، یخ، سکنجبین و پنبه و روغن و سایر کالاهای بی‌ارزش را گدامنشانه از ممدوح تقاضا میکند (رک: دیوان انوری، ج ۲: قطعه ۴۲۲، ۴۱۹، ۴۱۸، ۳۹۷ و ۹۷، ۹۶، ۳۹۲، ۳۳۲، ۶۳۴، ۲۱۷، ۳۸۹، ۵۶، ۴۳۳، ۴۳۴) و برای رسیدن به پیره‌نی از کتان، خود را قلتیان میخواند (همان: قصیده ۱۸۳، و قطعه ۳۹۲)

شاعری دیگر که به خاطر کعبه ستاییهای غرّاً و دلنشین، حسان عجم نام میگیرد و یک قصیده کامل را درباره خاکی که از مکه آورده است، میسراید، در جایی هم میگوید:

مرا سجده‌گه بیت بنت العنب به
که از بیت ام‌القری میگریزم
(دیوان خاقانی: قصاید، ص ۲۸۹)

و گاهی هم درگاه ممدوح را بر کعبه برتری مینهد و یک‌یک مزایای درگاه ممدوح را در مقابل کعبه می‌شمارد (دیوان خاقانی: قصاید، ص ۱۵۲، ۲۲۶، ۴۰۳). عطار در جایی از فلک مینالد و نابسامانی کار خود را از گشت چرخ میدانند و خود را موجودی عاجز و زبون در مقابل فلک می‌پندارد. (دیوان عطار: غزلیات، ص ۲۱۹، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۹۲) اما در موقعیتی دیگر این نظر خود را نقض میکند:

فلک سرگشته‌تر از توست بسیار
چه باید خواست زو یاری به هر کار
فلک عمری دوید اندر تک و تاز
که تا سرگشتگی دارد ز خود باز
چو نتواند که از خود باز دارد
تو را چون در میان ناز دارد
(اسرارنامه، بیت ۲۲۷۹-۲۲۸۱)

در گشت و گذار دیوان سنایی معلوم نمیشود که بالأخره عقیده او درباره شعر چیست. و نظر سخته و غیر متناقضی در این باره وجود ندارد. گاهی در نظر او شعر در کنار شریعت، امری زاید و بیهوده است و در پی فرصتی است که گردن خود را از قید شعر آزاد سازد و با این حرفه که در تضاد با شریعت است، وداع گوید و در بارگاه شریعت، بت شعر خویش را بشکند (حدیقه، باب اول و دهم) در مواردی هم نظرش برمیگردد و بیان میدارد که شعر و شرع هر دو از روان و جان مایه میگیرند (همان: باب دهم) و خداوند را شاکر است که به او شعر و شرع عطا کرده است (دیوان سنایی: قصیده ۱۴۸) و در حدیقه آن قدر شیفته شعرش میشود که آن را قرآن پارسی میداند و به خاتم‌الشعرايي خویش مباحثات می‌ورزد. (حدیقه، باب دهم) و دیگر نمی‌پرسد که اگر حدیقه‌اش قرآن پارسی است، چه نیازی است که دست از شعر و شاعری بردارد.

این نظر دوگانه درباره شعر در آثار عطار نیز بروز کرده است. گاهی شعر خویش را در مصیبت‌نامه زبور پارسی میخواند (مصیبت‌نامه، مقالهٔ اربعون) و آن را مایه‌دهنده و پیرایه‌دهندهٔ عشاق حق میدانند (منطق‌الطیر، مقالهٔ خامس و اربعون) و میگوید:
گر نبودی در جهان امکان گفت کی توانستی گل معنی شکفت
(دیوان عطار: غزلیات، ص ۲۳۱)

اما نقیض این عقیده را نیز بیان میکند که با شعر سرودن، نباید بنیاد عمر را بر باد داد (دیوان عطار: قصیدهٔ ۱۶) و یاد میکند که:
خدا را یاد کن تا کی از اشعار خموشی پیشه کن تا کی ز گفتار
(دیوان عطار: غزلیات، ص ۱۸۲)

دربارهٔ اینکه آیا صحبت و همنشینی را باید بر خلوت و عزلت ترجیح داد نیز دوگانه‌ای دیده میشود:

در خلق بر گل برانگوده‌ام در این در بدین دولت آسوده‌ام
(کلیات نظامی، شرفنامه: ص ۹۲۹)

به مردم درآمیز اگر مردمی که با آدمی خوگراست آدمی
(همان: ص ۹۲۴)

در مورد ترک دنیا و یا برخورداری از آن نیز همین نظرات متناقض ابراز میشود. گاهی دنیا دشمن جان است و باید از نعمتهای آن دوری نمود و عقل نیز به گریز از آن فرمان میدهد (همان، خسرووشیرین: ص ۱۸۵، ۲۱۱) و گاهی نیز به بهره‌مندی از جهان و دادن داد خوشیها و گذراندن جهان به شادکامی دعوت میشویم (همان، مخزن الاسرار: مقالهٔ هشتم، و شرفنامه: ص ۹۲۴، ۱۱۵۲)

دربارهٔ علم‌آموزی نیز تناقض‌گویی مشاهده میشود. در پاره‌ای از موارد در ستایش علم، داد سخن میدهند و یک باب از کتاب خود را به ثنای علم مخصوص میسازند و حیات واقعی انسان را منوط به تحصیل علم میدانند (حدیقه، باب اول، خامس و سادس) و در جایی هم علم را به طور مطلق نکوهش میکنند و معتقد میشوند که برای رسیدن به عالم بالاتر باید از هرگونه علم قال و دانش مدرسه‌ای دوری کرد (دیوان سنایی: قصیدهٔ ۱۶۱، ۲۷۲) و اعلام میدارند که مردان حق از علم خود نادان شده و به علم حق دانا شده‌اند (همان: قصیدهٔ ۱۹۴) این‌گونه موارد مشابه در دیوان شاعران قرن ششم بسیار است. فقدان یک دستگاه فکری منسجم سبب شده است که نتوان مبنایی ثابت از اصول تفکر اجتماعی را از آثار آنان استخراج کرد. و این

عدم تعادل، ناشی از تاریخ زندگی اجتماعی مردم ایران است که در بسیاری از موارد، پیروی از این اندیشه‌های متناقض، به زیان اجتماع امروزی خواهد بود.

خرد ستیزی و خوارداشت عقل

هیچ کدام از شاعران این دوره کارنامه درخشانی از جهت خردورزی و تفکر بر مبنای خرد ندارند. در حالی که فردوسی خرد را چشم جان و شادمانه زیستن در جهان را منوط به آن میدانست، شاعران این دوره بر مبنای تقلید و القا و پشتیبانی دستگاه خلافت و حکومت وقت، ضربات مرگباری را بر پیکر عقل نواختند و از این طریق دچار لغزشهایی جبران ناپذیر شده و به انحطاط فکری و رخت بریستن نشاط و طراوت فکری کمک شایانی کرده‌اند.

جامعه آن زمان، جزئی از دنیای کل اسلام بوده و هرچه که در ایران میگذشت، بی تأثیر از اتحاد خلفای بغداد با نهاد حکومتی در ایران نبوده است. خلفای بغدادنشین ابتدا با ایجاد بیت‌الحکمه‌ها، علوم عقلی و فلسفه را گسترش دادند. با بر مسند نشستن متوکل، این قاعده فروریخت تا اینکه در زمان القادر بالله راه بر هر گونه دگراندیشی بسته شد و اخبار سنت و حدیث، مبنای اندیشه قرار گرفت و سدی مقاوم در برابر اندیشه‌های آزاد ایجاد شد و بازار تعصب رونق پیدا کرد «حکومت‌های استبدادی به این نتیجه رسیده بودند که تا مردم را در زنجیر خرافی نگه ندارند، نمی‌توانند حکومت کنند» (فصلنامه هستی، اسلامی ندوشن: ص ۳۹). تصمیم‌های جهت‌دار افرادی مثل خواجه نظام‌الملک و غزالی که همسو با سیاست خلفای بغداد حرکت میکردند، تندباد فرهنگ براندازی را به راه انداخت که شاعران ما نتوانستند از گزند این حادثه در امان بمانند و به ناچار کام آرزوی دشمنان فرهنگ و تمدن ایرانی برآورده شد. تحت این شرایط، شاعران ما عقل را نوعی مدعی در مقابل ایمان پنداشتند (مصیبت نامه، ص ۵۵) و به جای خردورزی، بیشتر ستایشگر جنون شدند و لازمه عاشقی را ترک عقل و برگزیدن دیوانگی دانستند و در راه شناخت حقیقت، جهانی عقل را چون خر در خلاب پنداشتند (دیوان عطار: غزلیات، ص ۱۷۳، ۲۱۵، ۵۳۵) و فلاسفه را «یک چشم» خواندند (اسرارنامه، بیت ۸۰۳) و تأکید کردند که هر که غیر از فقه و تفسیر و حدیث بخواند، خبیث و سفیه است (منطق الطیر، مقاله خامس و اربعون) سنایی نیز عقل را «ناکس روی» و «کورچشم» و «دراز قد احمق» خواند. (دیوان سنایی: قصیده ۲۰۷، ۸) و عقل را مزاحم ایمان و تکیه بر عقل را کار هوسگویان یونانی دانست

همان: قصیده ۲۹۸) نظامی نیز به همین مرثیه جواب داد (رک: کلیات نظامی، خسرووشیرین: ص ۴۳۹، ۱۲۵، ۴۴۲) و خاقانی نیز مجوسی شدن را بهتر از فلسفی شدن دانست (دیوان خاقانی: قصاید، ص ۸۴۷)

جبر‌گرایی و تسلیم و نفی اراده

سرکوب خرد و برکشیدن اهل حدیث و منکوب نمودن اهل خرد و اعتزال، ثمره ناخوشایند دیگری نیز داشت و آن تقدیر و تسلیم و جبر‌گرایی بود. این اندیشه نیز به وسیله نهادهای قدرتمند دولتی و شریعتی حمایت میشد. جبر و تسلیم و نفی اراده به صورت یک سنت ادبی درآمد و روح ادب فارسی را در تسخیر خود گرفت و به صورت یک اصل علمی مسلم درآمد و شاعران ما کوچکترین اهمیتی برای اختیار و اراده قائل نشدند و به تکرار و تبلیغ این اندیشه پرداختند و محول حال جهانیان را قضا دانستند و هرگونه تلاش در جهت آبادی و سازندگی را بیهوده دانستند و گفتند که هر نقش که نقاش ازل بسته بر همان میروند (دیوان انوری ج ۱: قصیده ۱۸) و وظیفه آنان این است که با مشاهده اوضاع خوب و بد، فقط شاکر باشند و صبر کنند. (دیوان سنایی: قصیده ۲۶۴) تکرار این موضوع از بس زیاد است که ما را از آوردن نمونه‌ها بی‌نیاز میکند.

نسبت دادن کاستیها به فلک و شکایت از آن

به دنبال اندیشه جبر و تسلیم محض در مقابل تقدیر، شکایت‌های مختلف از فلک آغاز شده و تمام نارواییها و عقب ماندگیها به فلک نسبت داده شده است. «اینان به قصد جنگ با جهان و چیرگی بر آن برنیامده‌اند و حکم ازلی در نظر ایشان آن است که از ازل بازنده باشند و همواره باید ایشان سر تسلیم فرود آورند، زیرا بناست که همیشه ایشان شهید و قربانی باشند (شعر و اندیشه، آشوری: ص ۹۳) هیچ کدام از شاعران ما نیندیشیدند که عامل مجهول ماندن قدر و بی‌آب و نانی آنها و رنج فاضل و آسودگی سفیه، در چند قدمی آنان است و این موضوع ریشه در اوضاع اجتماعی و حکومتی دارد و به فلک مربوط نمیشود. (در این باره، رک: کلیات نظامی: خسرووشیرین: ص ۱۲۶، ۱۶۷، ۳۵۴، ولیلی و مجنون: ص ۴۴۱، ۴۷۰، ۵۵۴، ۶۲۶ و دیوان سنایی: قصیده ۴۶، و ترجمیات، ص ۷۶۷، ۷۶۸، و غزل ۵۶، ۱۱۶ و دیوان خاقانی: قصاید، ص ۴۱۳، ۳۱۶، ۲۹۱، ۴۷۷، و دیوان انوری، ج ۱: قصیده ۸۷، ۱۹، ۱۸، ۲: قطعه ۴، ۲۴۷، ۸، و دیوان عطار: قصیده ۲، ۳، ۶، ۳)

عدم تحلیل درست قضایا

عدم دست‌یابی به یک بنیان فکری منسجم و جهان بینی هماهنگ، شاعران مورد مطالعه عصر ما را از درست‌اندیشی و تحلیل درست وقایع بازداشته و آنان را تسلیم تبلیغات حکومتی عصر گردانیده است، نمونه‌اش تحلیلی است که شاعران ما از شخصیت محمود غزنوی دارند. همه او را سلطانی دیندار و عادل میدانند و به گونه‌ای وی را وصف میکنند که گویی از اولیای مقرب است. حال آنکه «او بیش از هر کس دیگر مسئول ایجاد مکتب بی‌آبرویی، در یوزگی و تملق است که شعر فارسی را به حق بدنام کرده است». (زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، اسلامی ندوشن: ص ۴۰)

همین توصیفات پسندیده از محمود و مرشد کامل ساختن از او، مثل فلک نالی و خرد ستیزی و جبر و تسلیم و دنیا‌گریزی، به صورت یک سنت ادبی درآمده است به گونه‌ای که شاعران دوره بعد، محمود را نماد گشاده دستی و جود میدانند و او را از نظر دینداری و محو آثار کفر و جهاد و بت‌شکنی در ردیف محمد (ص) قرار میدهند (دیوان سنایی: قصیده ۲۲۷)

شاعران صوفی مشرب ما بیش از دیگران در بر کشیدن چهره محمود و ذکر مناقب و مآثر وی مبالغه کرده‌اند، از جمله عطار از این مرد، که زندگی واقعیش هیچگاه پسندیده خردمندان نبود، پهلوانی نمودار عشق و حقیقت ساخت و در مثنویهای خود، بالغ بر شصت و یک حکایت را به کرامات و عارف‌پیشگی و ذکر صفات اولیاء الهی وی اختصاص داد (رک: شرح احوال و نقد و تحلیل آثار فریدالدین محمد عطار نیشابوری، فروزانفر: ص ۵۳) (برای اطلاع بیشتر، رک: دیوان خاقانی: قصاید، ص ۸۰، ۱۹۰، ۲۳۳، ۲۷۰، ۲۸۰، ۴۰۱، ۴۹۵، وقعات، ص ۹۲۱، ۹۲۶ و دیوان انوری، ج ۱: قطعه ۱۵، ۱۰، ۶۰، ج ۲: قطعه ۷، ۲۰، ۱۰۷، ۲۰ و دیوان سنایی: قصیده ۲، ۲۳۱، ۲۳۶، ۱۱۷، ۱۹۷ و منطق الطیر، مقاله‌الثالث و ثلثون، حادی و ثلثون، سادس و ثلثون، ثانیه عشر، رابعه و اربعون و کلیات نظامی، خسرووشیرین: ص ۱۳، ۲۵، ۴۵۶، ۱۳۴، ۳۱ و شرفنامه: ص ۹۵۱)

تبلیغ نظام حاکم و ادبیات حکومتی

به علت اوضاع پریشان اجتماعی و اسارت در جریانهای عصر، نوعی ادبیات حکومتی شاخ و برگ و جوانه میزند و بخش عظیمی از محصولات شعری این عصر صرف تبلیغات نظام حاکم میشود و مأموریت شاعران از یک سو تبلیغ برای نظام حاکم است و از سوی دیگر ترساندن مخالفان و بر حذر داشتن مردم از ستیزه با نظام موجود، بدون استثنا هیچ کدام از شاعران عصر مورد مطالعه ما، این بی‌عدلی و

عدم دادگری را متوجه شاهان عصر خود نمیدانند و زیر پا گذارندگان واقعی داد و
 عاملان اصلی ستم را نمیشناسند. همین سنایی که از سر نکته بینی میگوید:
 گرسنه مردمان و کسری سیر سگ بود این چنین امیر، نه شیر
 (حدیقه، باب ثامن)

بهرامشاه را جزء آن امرا نمیداند و بارها با لحن مبالغه‌آمیز انوری‌وار، او را به
 عدل میستاید و در حدیقه بابی جداگانه به مدح او اختصاص میدهد. وی که «همه
 درگاه تو جویم و همه از فضل تو پویم» را میسرود، به عنوان یک صوفی، درگاه
 بهرامشاه سرسپرده و دست‌نشانده سنجر را پناه میداند (دیوان سنایی: قصیده ۲۲۳) و
 میگوید:

پیش عدلش میان خلق جهان ظلم گشتست عدل نوشروان
 (سنایی: حدیقه، باب ثامن)

نظامی که میگوید داد در این دور پرانداخته و در پر سیمرغ وطن ساخته است،
 (کلیات نظامی، مخزن الاسرار: مقالت چهارم) در هفت پیکر، در باره علاءالدین کرپ ارسلان
 میگوید: مملکت از عدل او نوری خاص پیدا کرده است (همان: هفت پیکر، ص ۶۳۳) و در
 خسروشیرین اتابک شمس‌الدین محمد ایلدگز را داور دوران میخواند که از جهان
 آوازه جور را برافکنده است (همان، خسروشیرین: ص ۱۳۴) و این در حالی است که راوندی،
 مؤلف راحه الصدور درباره همین امیر میگوید «اتابک محمد بن ایلدگز در پارس و
 عراق و آذربایجان، شصت هفتاد تن از بندگان نصب فرمود و این بندگان را از نهب
 و غارت پارس و اموال آن نواحی ممکن و محتشم کرد و چند بار به نفس نفیس
 خود بدان صوت حرکت کرد ... و آن شوم حرکتی بود که استیصال خانه‌های
 مسلمانان در آن نواحی ببرد، و به تراجع به عراق گروید و به بهانه خوارزمیان،
 همین بندگان با عراق همان کردند و سرای خویش و خان و مان بر باد دادند ...»
 (راحه الصدور، راوندی: ص ۳۵)

خاقانی نیز در سراسر دیوان خود با آن همه شکایت‌هایی که از قحط عدل و
 دچار شدن زمان به وبای عدل دارد، ممدوحان خود را به صفت عدل ستوده و
 معتقد است که بر اثر عدل ممدوح، دیگر گل با خار نمی‌روید و عصای هر شبان به
 اژدها بدل شده است (رک: دیوان خاقانی: قصاید، ص ۴۸، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۸۰، ۲۳۴، ۲۶۴، ۲۸۳، ۳۹۶،
 ۷۷۳، ۳۵۲)

غلو در مدح و ترک ادب شرعی

تیره مدح و تملق نیز از نکات مهم در آسیب‌شناسی ادب فارسی قرن ششم است، «در این دوره شاعران به ساحت کلمه تجاوز میکنند و حرمت کلمه را نگاه نمیدارند» (زمینه اجتماعی در شعر فارسی، شفیع کدکنی: ص ۲۵۴) در این جاست که اندیشه شاعران میلغزد و به انواع تملق و غلو و چاپلوسی گرفتار میگردند و بدین ترتیب، «ایرادی که بر قصاید مدحیه وارد است، لغو بودن قسمت اعظم آنها است» (شعر و ادب فارسی، مؤتمن: ص ۴۸) این جنبه، از شاعران ما چهره‌ای دون همت، ناپروا و بی‌اعتنا به عظمت و شأن انسانی میسازد، که در نتیجه آن، شاعران حاصل شش روز کون را در یک کفه ترازو قرار میدهند و ممدوح را در طرف دیگر، (خاقانی: دیوان، قصاید، ص ۲۶۳) شاعری همانند نظامی نیز تحت تأثیر این امواج فرهنگ برانداز قرار میگیرد و خود را سگ ممدوح میخواند:

با فلک آن روز که نشینی به خوان
پیش من افکن قدری استخوان
کآخر لاف سگیت میزنم
دبدبۀ بندگیت میزنم
(کلیات نظامی: مخزن الاسرار، مقاله چهارم)

گاهی اوقات اصیلترین و شریفترین اعتقادات دینی خود را زیر پا می‌گذارند و مضمون آیات و احادیثی را که در شأن پیامبر آمده، به ممدوح نسبت میدهند. مدعی میشوند که مقصود کلی از آفرینش، وجود علاءالدین اتسز خوارزمشاه بوده و هر چند که بعد از همه آمده، از همه برگزیده‌تر است (دیوان خاقانی: قصاید، ص ۱۸۰) شاعری دیگر نیز دچار ترک ادب شرعی میشود و جبرئیل را مرکب ممدوح قرار میدهد. (دیوان سنایی: قصیده ۲۴۵، ۷۳) انوری نیز ادعا میکند که اگر اصل وجود ممدوح نبود، آفرینش تباه میشد (دیوان انوری، ج ۱: قصیده ۱۶۳) ممدوح میتواند روز گذشته را باز آورد و به تماشای وقایع سپری شده بنشیند. (همان: قصیده ۱۸۲، ۱۹۶) بدین ترتیب، پریشانی اجتماعی و احساس ناامنی و نبودن پناهگاه، و تزلزل اعتقادی، شاعران را تسلیم جریانات روز میگرداند و سعی شاعران منحصر به آن میگردد که «از خصوصیات شناوری کلمات در نظام خودکامگان، هرچه بیشتر سود جویند و گویی مسابقه ای در کار بوده است که چه کسی بزرگترین دروغها را بر زبان می‌آورد. (زمینه های اجتماعی در شعر فارسی، شفیع کدکنی: ص ۲۴۰)

برخورد اقتدار‌گرایانه در بیان نصایح و ارشاد

شاعران این دوره در بیان نصایح و موعظه‌های خود حالتی اقتدار‌گرایانه دارند. شاعر گویی خود بر قلهٔ ادب و اخلاق نشسته است و از آنجا ناظر بر فهم و درک مخاطبین خود است که بهره‌ای از آگاهی ندارند. از این رو از موضعی تند و خشن و بی‌پروا، با مخاطبین خود مواجه میشوند و روحیهٔ گفتگوی صمیمی بین آنها و مخاطبین وجود ندارد و فاصله‌ای میانشان احساس میشود. به این ترتیب در نصیحت و ارشاد خود، مخاطب را عدیل شیطان (دیوان سنایی: قصیدهٔ ۲۱۸) ابله (همان: ۲۴۳) ستور (همان: ۲۵۲) گویندهٔ بی‌کردار (همان: ۲۵۳) زندهٔ مرده (همان: ۲۶۰) خر، تشخیص ندهندهٔ چپ از راست، دیوانه (همان: ۲۷۸) گاو (همان: ۸۲) دست و پا زنده در خواب غفلت (همان: ۲۷۳) ملحد (همان: ۱۲۲) دارندهٔ افسار جهل (همانجا) خشک مغز (همان: ۱۱۱) گردنده در مستراح از بهر خورد (همان: ۴۵۶) موش (همان: ۶۶۱) تنندهٔ تار حماقت (همان: ۷۰۱) دَد (همان: ۶۸۲) خوک (همان: ۲۰۶) مست و بیهوش، می خورندهٔ غفلت (همان: ۲۹۶) غافل (دیوان عطار: قصیدهٔ ۲) بی‌خبر، شهوت پرست، دغلباز، سیاه‌گر (همان: قصیدهٔ ۵) گوش کر، عشوه‌گر، عشوه‌خر، خفته (همانجا) گاو و خر (همان: غزلیات، ص ۲۸۶، ۶۰۶) گدامرد، پشه، (همان: ص ۳۵۱) و ... میدانند. این روحیه کمابیش در شعر همهٔ شاعران دیگر دیده میشود که جهت پرهیز از به درازا کشیدن سخن به همین مقدار بسنده میشود.

برخی از محققان، ریشه‌های تاریخی این امر و نهیها و برخورد قدرت‌گرایانه را به ساختار اجتماعی جوامع شرقی به ویژه ایران ساسانی مربوط میدانند که بعدها در دورهٔ اسلامی نیز به حیات خود ادامه داده است. بدین ترتیب اندرزنامه‌های دورهٔ اسلامی را خلف صدق اندرزنامه‌های دوران ساسانی میدانند که بقایای آن در نظام مجالس و عظم سنتی و در ادبیات عرفانی به صورت مرشد و مرید جلوه کرده است (رک: زمینه‌های اجتماعی در شعر فارسی، شفیع کدکنی: ص ۱۸۹-۱۹۳)

مناظرات خصمانه و دسیسه‌چینی علیه یکدیگر

شاعران این دوره برای فربه کردن کیسه به تحریک و دسیسه علیه یکدیگر مشغول بوده‌اند و به علت اختلاف بین امرا، شعری که وابسته به هر یک از دربارها بودند به قدح و نکوهش یکدیگر می‌پرداختند و با شعرهای بسیار رکیک و مستهجن و دشنامهای چاله‌میدانی به جان هم می‌افتادند. انوری صادقانه‌تر از همه به این موضوع اعتراف کرده است:

حدیث نکوه خواه و بدخواه گفتن به مدح اندرون باز بردن به دیوان

طریقی قدیم است و رسمی مؤکد همه کس بگوید چه دانا چه نادان
(دیوان انوری، ج ۱: قصیده ۱۴۰)

گاهی این تهمت‌ها آن قدر سنگین بود که ممکن بود تاوان گرانی را بر گردن طرف مقابل نهد. چنانچه خاقانی استاد خود ابوالعلا را به اسماعیلی بودن متهم کرد که در آن زمان بزرگترین جرم، و کمترین مجازات آن اعدام و مثله شدن بود. (رک: دیوان خاقانی: قصاید، ص ۳۶۶ و مقطعات، ص ۹۰۳، ۹۱۹، ۹۳۱، ۹۱۶، ۹۰۸، ۹۱۷، و رباعیات، ص ۷۱۱، ۷۳۸، دیوان انوری، ج ۱: قصیده ۱۰۰، و ج ۲: قطعه ۱۷۵، ۶۹، ۹ و دیوان سنایی: قصیده ۱۷۶ و قطعه ۱۳۵، ۱۷۶، ۳۲، ۵۶، ۱۶۱، و ترکیب بند ص ۷۵۳)

پیچیده گویی و افراط در مضمون یابی در برخورد با مخاطبان هنری

این درگیریها بر سر تصاحب جاه و کنار زدن رقیب، عارضه دیگری نیز برای ادب فارسی به همراه داشت و آن این بود که شاعران این دوره هرگاه با «مخاطبان هنری» که شاعرانی از جنس خود آنان بودند، مواجه میشدند، از مخاطب اصلی هنر، «یعنی انسان به طور عام»، غافل شده و در این خطاب تمام ظرافتها و ریزه کاریها و صنعت آوری را متوجه آنان میکردند و دانشهای آموخته شده در مدرسه را نیز در آن منعکس مینمودند و شاعرانی مانند نظامی، انوری و خاقانی و دیگران برای یافتن معانی و مضامین جدید گاه چنان در اوهام و خیالات غرق می شدند و با کلمات بازی میکردند که خواننده، به زحمت به معنی آنها باید دسترسی پیدا میکرد «بدین ترتیب شعر فارسی، در صنعت بدیعی به افراط گرایید و آنچه که میتوانست همچون گلگونه‌ای، چهره شعر را لطف و طراوت و جوانی بخشد، رخساره شعر را در زیر انبوه این آرایش غلیظ، مجروح و بی رونق ساخته است». (سیری در شعر فارسی، زرین کوب: ص ۱۹۴)

تأثیرپذیری منفی از تعالیم صوفیانه بر اثر شرایط اجتماعی خاص

به علت لجام گسیختگیهای عظیم اجتماعی و نبودن مرجع پاسخگویی در مقابل گرفتاریهای اقتصادی و اخلاقی و ناامیدی و سرخوردگی از چاره‌های زمینی. عرفان و مضامین صوفیانه در قرن مورد مطالعه ما گسترش می‌یابد و سهم عظیمی از مضامین شعری را به خود اختصاص میدهد «اگر ایرانی عرفان را بزرگترین مکتب فکری خود کرد، برای آن بود که پنجره‌ای برای تنفس داشته باشد» (ایران و تنهائیش،

اسلامی ندوشن: ص ۵۳) و مصائب تاریخی پی‌درپی سبب شد که ایرانی در واکنشی دفاعی، این راه را برگزیند.

برخی از اندیشه‌های عرفانی بازتاب یافته در ادب فارسی، معلول اوضاع درهم ریخته اجتماعی است. در بازخوانی این افکار از تأثیرات منفی آن نباید غافل شویم که جامعه و جوانان را بیش از حد عرفان زده شوند و تعادل بین خرد و عاطفه از بین برود. افراط در خوار داشت عقل و اندیشه و احساس ناامنی از ناحیه خرد و پیشه گرفتن جنون و دیوانگی - که پیشتر از آن سخن گفتیم - به صلاح جامعه امروزی نیست. دیدن و دانستن را باطل دانستن (دیوان عطار: غزلیات، ص ۵۲۵) و انکار کردن کلی علم و دانش (همان: ص ۴۷۹) و تنها لایعقل را مرد راه دانستن (همان: ص ۳۳۷) راه به جایی نمیبرد. پشت پا زدن به دانش و فرورفتن در حیرت عرفانی (دیوان خاقانی: قصاید، ص ۲۱، ۳۵۷، ۴۸۴، ۴۸۵) و توصیه‌هایی از نوع اندیشه‌های زیر، از نظر بعد اجتماعی، فایده بخش و زندگی ساز نیست:

خیز تا از روی مستی بیخ هستی برکنیم نقش دانش را فروشویم و آتش درزنیم
(سنایی: دیوان، قصیده ۲۰۸)

بی توجهی به دنیا و گوشه‌گیری و عدم توجه به عمران و آبادی و اینکه آباد کردن دنیا منافی آبادی دین است و از میان دنیا و عقبی یکی را باید انتخاب نمود و ممکن نبودن جمع میان این دو نیز اندیشه‌ای سودمند برای زندگی نیست (در این باره رک: دیوان سنایی، قصیده ۱۹، ۱۱۵، ۳۲۴، ۲۴۳، و غزل ۲۷۰ و دیوان خاقانی، قصاید، ص ۲، ۴، ۷۱۹، ۷۹۵ و دیوان انوری، ج ۲: قطعه ۲۷۴، ۵۹، ۷۶، ۳۶۷ و غزل ۱۱۷، ۹۷۲ و رباعی ۱۲۵، ۳۳۷، ۲۱۹، و دیوان عطار: غزلیات، ص ۱۵۶، ۱۹۵، ۲۱۱، ۱۳۴، ۱۰۹، ۶۱، ۸۳، ۸۴، ۲۷۹، ۳۳۳، ۵۱۶، ۳۸۹)

مقصود، نفی کلی این اندیشه‌ها نیست «هدف ایجاد موازنه‌ای بین این دو تیره فکر و حفظ جانب تعقل است که اگر راه نجاتی باشد، در این است» (ایران و تنهائیش، اسلامی ندوشن: ص ۱۵۴)

گسترده بودن سایه اندوه و شکستگی و غم پرستی

در شعر این دوره، نوعی حالت غم‌پرستی و شکستگی و انکسار دیده میشود. ملال و خستگی حضور خود را در همه جا اعلام میکند. تمرین و تکرار این مضامین ممکن است به صورت پنهان و خزنده، روح را در الفت دائمی با غم‌پرستی در جهان معاصر قرار دهد. این اندیشه‌ها برخاسته از شرایط اجتماعی است و شاید

تزریق این اندیشه‌ها و تأکید بر آن، طراوت و شادابی را از ذهن جویندگان ادب فارسی بگیرد. نقد اوضاعی که برانگیزاننده شاعر در سرودن این مضامین بوده است، باید مورد بررسی قرار گیرد تا مداومت بر غم‌پرستی ملاک عمل واقع نشود. (در این باره رک: دیوان خاقانی: قصاید، ص ۳۲۴، ۳۶۴، ۶۱۴، ۴۸۷، ۶۱۸، ۴۱۱، ۴۷۷، ۲۴۱، ۲۶۵، ۱۴۱، ۳۰، ۷۶، ۳۲۶، ۸۰۱ و دیوان انوری، ج ۱: قصیده ۸۹، ۱۲، ۷۷۲، ۸۵۰، ۸۶۵، ۸۷۵ و رباعی ۲۹۱، ۳۱۱ و دیوان عطار: غزلیات، ص ۴۶، ۱۴۳، ۳۶۲، ۴۹۲، ۴۰۶، ۲۲۳، ۴۷۱)

نتیجه

آنکه شعر فارسی مهم‌ترین رسانه فرهنگی بعد از اسلام بوده و در فرهنگ ایران، سخت ریشه‌دار است. آزمونهای انباشته تاریخی در شکل‌گیری این انتخاب دخیل بوده است. برهم خوردن توازن اجتماعی، جامعه ایران و در نتیجه شاعران ما را نیز دچار بحرانهای روحی و فکری ساخته و آنان را به کجراهه‌های استعدادکش کشانده است. در برخورد با این مسائل فرهنگی، نخستین کار، برخورد نقادانه و خردورزانه با مسائل فرهنگی و ادبی است. آزمایشهای سخت تاریخی دو نوع واکنش در ما ایجاد کرده است. گاهی سرخم نموده‌ایم و کوتاه آمده‌ایم و گاهی به پویایی و مقاومت دست زده‌ایم. از این رو در جهان معاصر، نوعی «فرهنگ پالایی» ضروری به نظر میرسد که کدام اندیشه‌ها را نگه داریم و کدامها را فرو گذاریم.

منابع

آواها و ایماها، اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۷)، چاپ اول، تهران، قطره.
اسرارنامه، عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۱)، به تصحیح سید صادق گوهرین، چاپ دوم، تهران، زوآر.
ایران و تنهائیش اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶)، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
با کاروان حله، زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، چاپ پانزدهم، تهران، انتشارات علمی.
تذکره الاولیا، عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۹)، به تصحیح محمدعلی استعلامی، چاپ بیستم، تهران، زوآر
حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه، سنایی غزنوی، ابوالمجد، مجدود بن آدم (۱۳۸۷)، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ هفتم، تهران، دانشگاه تهران.

- دیوان انوری، انوری، علی بن محمد (۱۳۷۶)، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- دیوان خاقانی، خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۶۸)، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ سوم، تهران، زوآر.
- دیوان سنایی، سنایی غزنوی، ابوالمجد، مجدود بن آدم (۱۳۶۲)، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، کتابخانه سنایی.
- دیوان عطار، عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۷)، به کوشش محمود علمی، چاپ ششم، تهران، جاویدان.
- راحه الصدور و آیه السرور، راوندی، محمدبن علی بن سلیمان (۱۳۶۴)، به تصحیح اقبال، محمد، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- زمینه اجتماعی در شعر فارسی، شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، چاپ اول، تهران، اختران - زمانه.
- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶)، چاپ هفتم، تهران، نشر آثار
- سخن و سخنوران، فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۳)، چاپ اول، تهران، زوآر
- سیری در شعر فارسی، زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۴)، چاپ چهارم، تهران، سخن.
- شعر و اندیشه، آشوری، داریوش (۱۳۸۴)، چاپ چهارم، تهران، مرکز.
- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۳)، تهران، چاپ دوم، انتشارات دهخدا
- شعر و ادب فارسی، مؤتمن، زین العابدین (۱۳۶۴)، چاپ اول، تهران، انتشارات افشاری .
- صدای بال سیمرغ، زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، چاپ پنجم، تهران، سخن.
- فصلنامه هستی، اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۳)، دوره دوم، سال ۵، شماره ۱۸، کلیات نظامی، نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۲)، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی.
- مصیبت‌نامه، عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۳)، به تصحیح نورانی وصال، چاپ چهارم، تهران، زوآر.
- منطق الطیر، عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۶)، به تصحیح محمدجواد مشکور، چاپ دوم، تهران، الهام.